



## عقل، راهنمای قرآن و روایات است/ هماهنگی احکام دینی با عقل و فطرت

محمدرضایی گفت: مطابق آیات قرآن انسان بر اساس عقل خودش حسن و قبح افعال را درک می‌کند و می‌داند که عدالت و احسان خوب است.

محمدرضایی گفت: مطابق آیات قرآن انسان بر اساس عقل خودش حسن و قبح افعال را درک می‌کند و می‌داند که عدالت و احسان خوب است. این درواقع تعبیری است از اینکه احکام دینی هماهنگی با فطرت و عقل ما دارد.

به گزارش خبرنگار مهر، محمد محمدرضایی، پژوهشگر و استاد فلسفه دین دانشگاه تهران و مترجم ایرانی حوزه فلسفه و کلام است که به دفعات مختلف به عنوان استاد نمونه و برگزیده انتخاب شده است. وی همچنین رئیس کارگروه فلسفه دین و کلام جدید شورای تحول علوم انسانی و رئیس گروه معرفت‌شناسی اسلامی و علم دینی دانش‌افزایی اساتید دانشگاه‌ها است.

در گفتگو با وی مسئله عقل و دین از دیدگاه علامه طباطبایی مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

\*آقای دکتر! بحث ما درباره جایگاه عقل و دین از دیدگاه علامه طباطبایی است، برای اینکه دیدگاه ایشان را درباره رابطه عقل و دین یا مباحث فلسفی و دینی بیشتر درک کنیم، لازم است مقدماتی ذکر شود که برای فهم نظر ایشان مناسب است. در ابتدا توضیحی از عقل ارائه دهید تا متوجه شویم عقل چیست تا در ادامه به این بحث بپردازیم، که ارتباط عقل با دین چیست؟

«عقل» در لغت به معنای منع و بازداشتن است. به وسایلی که به نوعی بازدارندگی دارد، عقل می‌گویند، مانند افسار که از بیراهه رفتن حیوان جلوگیری می‌کند. از این رو به قوه‌ای که انسان را از بیراهه باز می‌دارد، عقل می‌گویند. یک راهنمایی در وجود ما هست که راه صحیح را از راه انحرافی تشخیص می‌دهد و ما را از راه انحرافی باز می‌دارد. در اصطلاح عقل، قوه‌ای در انسان است که او را از سایر حیوانات متمایز می‌کند، یعنی درواقع انسان به واسطه این قوه به تفکر و استدلال می‌پردازد و همچنین امور خوب و بد و حق و باطل را از هم تشخیص می‌دهد.

البته حوزه کارکردی عقل متفاوت است؛ بعضی مواقع حوزه کارکرد عقل در حوزه نظر هست و بعضی مواقع در حوزه عمل است. اگر عقل به اموری بپردازد که به هست‌ها و بودها توجه دارند یا به هست‌ها و بودها بپردازد، به آن عقل نظری می‌گویند ولی اگر متعلقات عقل و حوزه کارکردی آن بایدها و نبایدها و خوب‌ها و بدها باشد به آن عقل عملی می‌گویند البته ما یک عقل بیشتر نداریم که در دو حوزه کارکرد دارد، یعنی دو کارکرد و دو حوزه فعالیت دارد نه اینکه دو تا عقل داشته باشیم؛ یک عقل نظری و یک عقل عملی.

### \*حجیت تصمیم و انتخاب عقل به چیست؟

حجیت احکام یقینی، عقل عملی و نظری؛ ذاتی است، یعنی لزومی ندارد که ما حجیت این احکام عقلی را از منبع دیگری به دست بیاوریم، البته مستحضر هستید که عدم حجیت احکام و استدلال‌های یقینی عقل ما را به شکاکیت محض می‌رساند. اگر در هر حکم بدیهی عقل تردید کنیم، درواقع به شکاکیت رسیدیم. پس اعتبار و حجیت عقل، ذاتی است و اثبات آن احتیاجی به استدلال از طریق منابع دیگر ندارد.

عالمات اصولی و متکلمان امامیه بر این هستند که عقل جدا از حکم دین و شریعت می‌تواند حسن و قبح پاره‌ای از افعال مانند خوبی عدالت، زشتی ظلم و ... را درک کند

عالمات اصولی و متکلمان امامیه بر این هستند که عقل جدا از حکم دین و شریعت می‌تواند حسن و قبح پاره‌ای از افعال مانند خوبی عدالت، زشتی ظلم و ... را درک کند. در مقابل گروه دیگری مثل اشاعره معتقدند که هیچ فعلی به خودی خود نه زیباست و نه زشت، نه حسن است و نه قبیح. آنها معتقدند که حسن و قبح منشأ دیگری چون امر و نهی شارع ندارد. متکلمان ما می‌گویند اگر حسن و قبح اشیا ذاتی نباشد، شرع و دین هم ثابت نمی‌شود، اگر دروغ گفتن قبیح نباشد، حتی اگر پیامبری که نبوت او هم ثابت شده است خبر بدهد که دروغ قبیح است از او نمی‌توان پذیرفت، چرا که ممکن است خدایی نکرده دروغ گفته باشد. پیامبری او نیز ثابت نمی‌شود، چون اگر قائل باشیم که

خلاف حکمت بر خداوند قبیح نیست، تصدیق دروغگو نیز قبیح نیست. بعید نیست کسی به دروغ، ادعای نبوت کند و خداوند هم معجزات را به دست او جاری کند و او را تصدیق کند و او نیز بسیاری چیزها را که خدا منع نکرده و امر نفرموده، برای مردم حرام و یا واجب کند، لذا اگر ما از طریق به خوبی ها و بدی ها حکم ندهیم ما نمی توانیم هیچ حکم شرعی را هم ثابت کنیم.

قرآن و روایات به روشنی بر حسن و قبح عقلی گواهی می دهند؛ مثلاً در قرآن می خوانیم «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» (نحل/۹۰) در حقیقت خداوند به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم بازمی دارد، به شما اندرز می دهد تا شاید شما به یاد بیاورید و پند بگیرید.

از این آیه می توان استفاده کرد که خدا بر اساس عدل و احسان امر می کند و از افعال ناپسند بازمی دارد. ظاهر آیه دلالت می کند اعمالی که نزد همگان معروف و عدل و احسان یا منکر و ناپسند است مورد امر و نهی الهی واقع شده است و در ذیل آیه می خوانیم که خدا به شما تذکر و اندرز می دهد شاید شما متذکر شوید، این تعبیر تذکر جنبه یادآوری دارد نه آموزشی، زیرا که انسان بر اساس عقل خودش آنها را درک می کند، می داند که عدالت و احسان خوب است. این درواقع تعبیری است از اینکه احکام دینی هماهنگی با فطرت و عقل ما دارد. اینها با هم نوعی سازگاری دارند. حکمی که قرآن بیان می کند، برای تذکار ماست و حتی از خود قرآن هم به ذکر تعبیر شده است، این قرآن ذکر است، ذکر یعنی یک نوع یادآوری برای همه جهانیان و اصولاً رمز جاودانگی و بقای دین اسلام به خاطر این هماهنگی با عقل و فطرت بشری هست.

در روایت دیگری آمده که «قَالَ الْعَقْلُ عَرَفَ الْعِبَادَ خَالِقَهُمْ وَ أَنَّهُمْ مَخْلُوقُونَ وَ أَنَّهُ الْمُدِيرُ لَهُمْ وَ أَنَّهُمُ الْمُدَبَّرُونَ»؛ بندگان خدا با عقل، خدای خود را شناختند و به واسطه آن کار پسندیده و زیبا را از ناپسند و زشت تشخیص دادند، در این روایت به صراحت بر این نکته تأکید شده است که عقل توانایی بازشناسی افعال پسندیده از ناپسند را دارد، لذا ما معتقدیم که از نظر اسلام، عقل یکی از منابع دین است و حجت باطنی لقب گرفته است و این گونه نیست که خارج از دین تلقی شود.

حجت احکام یقینی، عقل عملی و نظری؛ ذاتی است، یعنی لزومی ندارد که ما حجت این احکام عقلی را از منبع دیگری به دست بیاوریم

\*رابطه عقل و دین چگونه است؟

رابطه عقل و دین یکی از مسائل مهم در حوزه دین پژوهی بوده است و در همه ادیان مطرح بوده است. دیدگاه های مختلفی در این زمینه وجود دارد که بنده به طور کلی به دو دیدگاه اشاره می کنم؛ یکی ایمان گرایی و دیگری عقل گرایی. ایمان گرایی، دیدگاهی است که ساحت دین را قلمروی می داند که فعالیت عقلانی در آن کارآمد نیست. پیروان این دیدگاه معتقدند متدینان نباید براساس عقل باورهای دینی را بپذیرند، بلکه باید به آن ایمان بیاورند تا اینکه خداوند لطف کند تا آنها باورهای دینی را بفهمند. مستحضر هستید که در مسیحیت، این دیدگاه پیروانی دارد و کار را به آنجا رساندند که گفتند هرچه جاهل تر باشید، ایمان شما قوی تر است و درواقع هیچ گاه آموزه های دینی مخصوصاً اصول اساسی مسیحیت را قابل تشخیص از طریق معیارهای عقلانی نمی دانند، حتی توماس آکویناس عقل گراترین فیلسوف مسیحی با اینکه به نوعی هماهنگی بین عقل و دین اعتقاد دارد و معتقد است اینها دو مسیری هستند که ما را به یک هدف می رسانند، با این وجود معتقد است تثلیث، یک مقوله ایمانی است که ما باید ایمان بیاوریم، بلکه خداوند به ما لطف کند تا آن را بفهمیم.

در مقابل دیدگاهی وجود دارد که به آن عقل گرایی می گویند که اعتقادات و باورهای دینی را قابل ارزیابی با معیارهای عقلانی می داند و به نوعی سازگاری بین دین و عقل اعتقاد دارد. ما در حوزه اسلام معتقدیم اسلام به نوعی هماهنگی بین عقل و دین و آموزه های وحیانی اعتقاد دارد، لذا در قرآن سفارش زیادی کردند که ما تعقل و تفکر کنیم و از راهی که به آن علم نداریم تبعیت نکنید «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» (اسراء/۳۶) از آنچه که علم ندارید تبعیت نکنید یا در آیه دیگری می خوانیم «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (یوسف/۲) ما قرآن را عربی نازل کردیم باشد که شما تعقل و تفکر کنید.

از طرف دیگر خداوند در قرآن بدترین جنبنندگان را کران و لالانی می داند که نمی اندیشند. درروایات داریم که هر کسی که عاقل است دین دارد و کسی که دین دارد به بهشت می رود. اینها نشان دهنده نوعی هماهنگی بین عقل و دین

هست. دین به تعقل سفارش می کند و تعقل هم به ما سفارش می کند که به دین مراجعه کنیم و احکام الهی را در زندگی خودمان فراروی خودمان قرار دهیم و از این مسیر تبعیت کنیم.

هیچ فرقه اسلامی تعقل و خردورزی را در دین انکار نمی کند، چون هر فرقه ای با تعقل خودشان به دین مراجعه می کنند و معتقدند که از طریق معجزات به پیامبر ایمان آوردند. مسلم است این را از طریق عقل خود تشخیص دادند، لذا به آن صورتی که در مسیحیت، ایمان گرایی داریم در دین اسلام چن چیزی نداریم، حتی اهل حدیث هم به نوعی عقلانیت قائل هستند، اما در قلمرو پذیرش عقل این گروه ها با همدیگر اختلاف دارند.

هیچ فرقه اسلامی تعقل و خردورزی را در دین انکار نمی کند، چون هر فرقه ای با تعقل خودشان به دین مراجعه می کنند و معتقدند که از طریق معجزات به پیامبر ایمان آوردند

\*علامه طباطبایی به عنوان یک فیلسوف بزرگ جهان اسلام دیدگاهی درباره رابطه عقل و دین دارد؟

علامه طباطبایی یک فیلسوف عقل گرا و مفسر بزرگ قرآن است که معتقد است اثبات اصول دین از طریق عقل قطعی صورت گرفته است، یعنی درواقع پذیرش مبانی دین براساس احکام بدیهی عقلی صورت گرفته است. ما باید از راه عقل اینها را اثبات کنیم، حتی نبوت از طریق عقل ثابت می شود. ایشان برای احکام عقلی اعتبار قائلند و آنها را حاکم بر دین می دانند و معتقدند اگر تعارضی بین عقل و نقل پیش بیاید، احکام عقل مقدم است. برای نمونه ما از طریق عقل کشف می کنیم که خدا جسم و جسمانی و مادی نیست، حالا اگر در قرآن آیه ای دیدیم که می فرماید: «يَدُ اللَّهِ قَوْقَ أَيْدِيهِمْ» (فتح/۱۰) دست خدا برتر از دستهای دیگر است. وقتی این آیه را مشاهده می کنیم، می بینیم که واژه دست در مورد خدا به کار رفته است، چون از طریق برهان عقلی به این نتیجه رسیدیم که خدا ماده نیست، این دست را به نحوی با حکم عقل تفسیر می کنیم و می گوئیم منظور قدرت الهی است، لذا اینجا حتی حکم عقل مقدم بر ظاهر قرآن و روایات است.

علامه طباطبایی تعبیر دیگری هم دارند و معتقدند تفکر عقلی با تفکر نقلی عینیت کامل یافته است، مخصوصاً در قرن یازدهم با تفکر فلسفه ملاصدرا. درواقع فلسفه و عقل یا احکام دینی در آنجا چیزی جز اختلاف در تعبیر ندارند، البته به این معنا نیست که کتابهای فلسفی، وحی منزل هستند و از درجه عصمت برخوردارند، ولی به هر جهت در اصول کلی شأن یک نوع هماهنگی بین عقل و دین وجود دارد، چون ما از طریق عقل، خدا را می شناسیم، از طریق عقل هست که معاد را می فهمیم، از طریق عقل هست که نبوت را می فهمیم. از طریق عقل هست که به حجیت کتاب اعتقاد پیدا می کنیم، به نظر علامه طباطبایی زبان عقل، تنها ابزار مراد مقاصد وحی است و روش نقلی بدون ابتنا بر فلسفه و تفکر عقلی ما را به حقیقت و مقصود نمی رساند. تفکر عقلی راهنمای وحید قرآن و روایات هست. پس عقل بر وحی تصریح دارد و بر آن حاکم است و هیچ گاه خداوند ما را به مسائل غیرعقلی دعوت نکرده است یک نوع هماهنگی بین عقل و دین و تعالیم و حیانی وجود دارد.

علامه طباطبایی معتقد است بیش از سیصد آیه در قرآن مردم را به تفکر و تعقل دعوت کرده است. خدا در هیچ جا از کتابش مردم را دعوت نکرده است که کورکورانه بندگی کنند یا به یکی از معارف الهی، کورکورانه ایمان بیاورند یا طریقه ای را کورکورانه بپیمایند. همواره اظهار می کند که تعقل کنید، تفکر کنید، بدترین جنبنندگان کسانی هستند که تعقل و تفکر نمی کنند. قرآن از زبان جهنمیان نقل می کند که اگر ما گوش می دادیم و تعقل می کردیم، امروز گرفتار دوزخ نمی شدیم.

علامه طباطبایی در بحث رابطه عقل و نقل چهار مبنا دارند: ایشان هماهنگی کاملی بین عقل و نقل قائل هستند و راز جاودانگی دین را هم در این امر می دانند که یک نوع هماهنگی بین عقل و فطرت بشر دارد. حجیت نقل از طریق احکام عقلی و فلسفی ثابت می شود، چون ما از طریق فلسفه و عقل هست که خدا را ثابت می کنیم، معاد را ثابت می کنیم، قرآن را ثابت می کنیم.

سوم استدلال عقل در درک معرفت است، یعنی عقل نوعی استدلال در این مسئله دارد و نوعی حاکمیت در فهم معارف دینی و وحیانی دارد. همچنین چهارمین نکته این است که معارف وحیانی نوعی جنبه ارشادی دارد. همان طور که قبلاً گفتم از قرآن به ذکر تعبیر شده است، «إِنَّ هُوَ إِلاَّ ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ» (تکویر/۲۷) این ذکر، احکام الهی و قرآن است، قرآن برای عالمیان ذکر است و این باعث آرامش ما می شود. ما با دستورهای خداوند است که به نوعی آرامش می رسیم، درواقع اگر عقل به سهولت یا با سختی به حکمی می رسد، اما وقتی صحبت از وحی شود، اطمینانی به این احکام و وحیانی می کنیم، یعنی با احکام و وحیانی نوعی اطمینان قلبی پیدا می کنیم که تأیید حکم عقل ماست.

علامه طباطبایی به این چهار اصل اعتقاد دارند، یعنی به نوعی هماهنگی بین عقل و وحی قائل هستند. بر هماهنگی احکام فلسفی بر احکام وحیانی اعتقاد دارند و البته از دیدگاه ایشان به وحی نیاز هست، چون عقل ممکن است کلیات احکام را بفهمد اما جزئیات آنها را نمی تواند بفهمد و به آنها دسترسی ندارد، چون نوعی مصالحی در آنها هست که از دسترس عقل خارج است و باید از طریق وحی به آنها دسترسی پیدا کنیم و یک جنبه هم راه درست آموختن را وحی به ما می آموزد و رمز جاودانگی این است که عقل ما با فطرت ما سازگاری دارد و هیچ گاه اینها از هم جدا نیست. اگر ما بخواهیم عقل را از نقل یا از وحی جدا کنیم، دین نمی تواند به حیات جاودانه خودش ادامه دهد.

به صورت خلاصه عرض کنم علامه طباطبایی به هماهنگی کامل بین عقل و مسائل وحیانی قائل هستند و احکام عقلی را بر نقل مقدم و حاکم می دانند و در فهم مباحث وحیانی باید از طریق احکام عقلی، مراد واقعی خداوند و پیامبر را کشف کنیم. اگر تعارضی پیش آمد عقل بر نقل مقدم است همان طور که در بحث «يَدُ اللَّهِ قَوْقُ أَيُّدِيهِمْ» (فتح/۱۰) توضیح دادیم. جنبه دیگر، جنبه ارشادی بودن معارف وحیانی است که جنبه ای است که احکام عقلی در دسترس همه افراد وجود ندارد و قرآن مراتبی دارد، مراتب عقلانیت مخصوص عده ای است و برای اینکه همه از حقایق الهی بهره مند شوند خداوند وحی را نازل کرده است و برای فهم آن مراتبی قائل شده است، چنانچه در روایتی می خوانیم: «إِنَّ الْقُرْآنَ عَلَى أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ: عَلَى الْعِبَارَةِ وَالْإِشَارَةِ وَاللِّطَائِفِ وَالْحَقَائِقِ. فَالْعِبَارَةُ لِلْعَوَامِّ وَالْإِشَارَةُ لِلْخَوَاصِّ وَاللِّطَائِفُ لِلْأَوْلِيَاءِ وَالْحَقَائِقُ لِلْأَنْبِيَاءِ» اینها مراتبی دارد که همه با هم در راستای هم هستند و از هم جدا نیستند و معنا از ظاهر می گذرد و ظاهر حکایت از باطن می کند، اما باید با یک نوع اشراق وجودی پیدا کنیم که بتوانیم به آن حقیقت دسترسی پیدا کنیم.

بعضی از علمای جهان اسلام معتقد بودند برای فهم صحیح دین نباید به فلسفه و احکام عقلی است

\*قبل از علامه طباطبایی چه دیدگاه هایی در مورد رابطه عقل و وحی وجود داشت؟

بعضی از علمای جهان اسلام معتقد بودند فلسفه و احکام عقلی از یونان آمده است و خیلی از مباحثی که در حوزه فلسفه هست، برگرفته از مبانی غیروحیانی است. این گروه معتقد بودند برای فهم صحیح دین نباید به فلسفه و احکام عقلی است. دین خودش خودکفاست و مسائل بدون نیاز به اینها فهمیدنی است، یعنی اگر احکام عقلی را در فهم دین به کار بگیریم، به نوعی التقاط پیش می آید.

\*پس چه پاسخی بر علیه اعتقاد این عده اقامه می کنید؟

اگرچه این مسائل از یونان آمده و یا به زبان یونانی آمده اما به هر حال حقیقتی است؛ اولاً معلوم نیست که یونانی ها فلسفه را به وجود آورده باشند. با این وجود اگر حقیقتی را از یونان بگیریم چه اشکالی دارد؟! قرآن کریم سفارش کرده که تعقل و تفکر کنید، رابطه بین خدا و جهان را مورد فهم قرار دهید، با تعقل و تفکر اگر حقیقتی به دست آمد و ما حقیقتی را از قوم و ملتی گرفتیم، آیا این کار اشکال دارد؟!

در روایات داریم که حکمت را بگیرید از هر کسی که می خواهید. حکمت، گمشده مؤمن است. حقیقت، حقیقت است اگر این را از یونان یا غرب یا هر جای دیگری گرفته باشیم یا خودمان تولید کرده باشیم فرقی ندارد. این عوامل مشکلی برای ما ایجاد نمی کند. اینها معتقدند چون فلسفه از یونان آمده، اگر در فهم دین آنها را دخیل بدانیم، گرفتار التقاط می شویم و به حقیقت دین دسترسی پیدا نمی کنیم. آنها معتقدند دین لزومی ندارد براساس احکام عقلی فهمیده شود، خودش خودکفاست. این ادعا درست است، اما به هر جهت علامه طباطبایی معتقد است در فهم حکم قرآنی، حکم عقل نوعی تقدم و حاکمیت دارد. ما نمی توانیم حتی احکام عقلی را در استنباط احکام وحیانی کنار بگذاریم. اگر چنین شود ما مانند بعضی از فرقه های اسلامی مثل اهل حدیث، داعش و ... می شویم که ظاهرگرا هستند و به همین الفاظ ظاهری قرآن و منابع وحیانی متوسل می شوند و فهمی از دین پیدا می کنند که با عقل هماهنگی ندارد.

\*بحث مهمی پیش می آید این است که قبل از اینکه علوم یونانی و فلسفه و عرفان شکل بگیرد، وارد جهان اسلام شود و گسترش پیدا کند. فهم قرآن چگونه امکان پذیر بود؟

اصولاً محتوای عقلانی که اختصاص به یونانی ها نداشته، یعنی خداوند به انسان عقل و فطرت داده است. قرآن می فرماید: «وَتَنفَسِ وَمَا سَوَّاهَا\* فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» ما نفس انسان را که سرشتیم، خوبی ها و بدی ها را به او الهام کردیم و حتی در آیه «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» آمده خلقت انسان حقیقت ثابتی و بر فطرت الهی است، یعنی این گونه نیست که فطرت انسان ها به صورت دیگری سرشته شده باشد.

امیرالمؤمنین (ع) می فرماید: «اللَّهُمَّ خَلَقْتَ الْقُلُوبَ عَلَى إِرَادَتِكَ وَ قَطَرْتَ الْعُقُولَ عَلَى مَعْرِفَتِكَ» خدایا تو عقل ها را با معرفت خودت سرشتی.

احکام عقل که فقط اختصاص به یونان نداشته، درست است آنها اظهار کردند و ما صورتی را از آنها گرفتیم، اما این طور نیست که چیزی را برخلاف کتاب و سنت و وحی باشد، اصولاً احکام عقلانی، احکامی است که انسان براساس احکام بدیهی عقلی به آن می رسد. اگر به آن رسید، خداوند خودش می فرماید: اینها حجت باطنی هستند. ما چه راهی برای رسیدن به دین داریم. از طریق احکام عقلی می توانیم به دین برسیم. احکام عقلانی، متعلق به جغرافیای خاصی نیست. اگر چیز خوبی را کسی بیان کرد، ما از او می پذیریم. این سفارش قرآن است به ما که از علم تبعیت کنید نه از ظن و گمان خودتان. به نظر من این طور نبوده که ما زمانی فارغ از حکم عقلی باشیم، اگر عقل را از حوزه دین کنار بگذاریم تنها به پوسته دین می چسبیم. فرق ما با داعش و اهل حدیث در همین نکته هست، یعنی درواقع اینها یک نوع ظاهرگرایی و قشرگرایی در حوزه دین دارند که ما این را قبول نداریم و معتقدیم ویژگی تشیع به عقلانیت و هماهنگی بین عقل و دین قائل هست.

\*از یونان تا الان بسیاری از مسائل از هیئت بطلمیوسی و عناصر اربعه و ...; به حاشیه رفته است. به هر حال بشر در زمانی اینها را هم عقلانی می دانستند، الان هم ممکن است مباحثی را عقلانی بدانیم اما سالهای بعد غیرعقلانی بودن آنها معلوم شود؟!

هیئت بطلمیوسی و عناصر اربعه و ...; را در آن زمان به عنوان اصل موضوع پذیرفتند یعنی اینها مسائل فلسفی که نبوده است. دانشمندان و عالمان تجربی روزگار فیلسوفان چنین اعتقاد داشتند و فلاسفه هم براساس آن اصول موضوعه، مباحث فلسفی شأن را تطبیق دادند. این دو یک حقیقت مستقل هستند. مثلاً سنخیت بین علیت و معلول، یک حقیقتی و واقعیتی است. اگر شما آن را بر نظام بطلمیوسی تحمیل کردید مشکل از تطبیق است. الان هم برخی از مفسران، علوم و داده های علوم تجربی را که ممکن است چند سال دیگر عوض شود، بر قرآن و روایات حمل می کنند برای اینکه نشان دهند یک نوع هماهنگی بین علم و دین وجود دارد. حالا اگر این نظریه علمی عوض شد، معارف قرآنی هم کنار گذاشته می شود؟! این بد تفسیر کرده نباید مصداق خاصی برای قرآن و روایت مشخص کرد. اگر قائل به سنخیت علت و معلول نباشید اصلاً نمی توانید خدا را ثابت کنید. از نظم عالم و حکمت عالم به حکیم و دانایی و شعور و عالم خالق پی می بریم، اگر سنخیت نباشد می توان گفت ماده این جهان را آفرید. اگر چیزی را بر عقول عشره تطبیق دادند که در نظام بطلمیوسی بود راه اشتباهی بود که فیلسوفان کردند و این دلالت بر این نمی کند که فلسفه هم باطل است. تطبیقشان اشکال دارد و نباید این تطبیق را می کردند همان طور که امروزه بعضی از مفسران و متفکران اسلامی سعی می کنند یک نوع هماهنگی بین مباحث دینی و علوم رایج زمانه خودشان به وجود بیاورند. اگر سالیان بعد دانشمندی نظریه دیگری ارائه کرد، آن وقت حجیت قرآن زیر سوال نمی رود. بنابراین معتقدم نباید این کار را کرد.

انسان مکلف است تا آنجایی که در توان دارد تعقل کند، لذا امروزه اندیشمندان دنیا حتی بعضی از فیلسوف ها خوب تعقل نمی کنند

\*همه افراد مدعی عقل هستند و همه کارهای خود را با عقل خودشان توجیه کنند، معیار یا پارامتری که بتوان عمل عقلی را از غیرعقلی سنجید، چیست؟

واقعیت این است که همه معتقدند خداوند به آنها عقل داده است. تنها چیزی که کسی داشتن آن را انکار نمی کند؛ عقل است. امروزه در عرصه غیردینی این همه نظریات در حوزه حاکمیت جهانی مطرح هست. الان به مسئله حق و تو نگاه کنید حاکمان کشورهای مقتدر جهان معتقدند که رأی ما باید حاکم بر همه دنیا باشد. اینها هم مدعی اند که عقل دارند. عقل را مبتنی بر قدرت خودشان کردند، چون مدعی اند که قدرت دارند، بمب اتم دارند، بنابراین زور می گویند. می گویند اگر انتقاد کنید ما دنیا را ناامن می کنیم. دیگرانی هم هستند که می گویند نمی توان حقیقت را بر زور و قدرت بنا کرد. حقیقت معیار خاص خود را دارد. این گفتمان ها و دیالوگ ها باعث می شود که انسان به حقیقت دسترسی پیدا کند. تنها کنج عزلت ننشیند و مخالفت نکند. در روایات داریم که امیرمؤمنان (ع) می فرماید: «اضربوا بعض الرؤی ببعض فانه یتولد منه الصواب» تضارب افکار و آرا و گفتمان ها باعث می شود که انسان بهتر به حقیقت دسترسی پیدا کند. الان اگر عده ای به حق و تو قائل هستند، گفتگو، برهان، استدلال برای آنها اهمیت ندارد. «نحاذعُ إلی سبیل ربِّکَ یا لِحکمةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ یألتی هیَ أَحْسَنُ» (نحل/۱۲۵) یعنی ما باید با حکمت و استدلال صحبت کنیم. به گونه ای صحبت کنیم که عقلا بپذیرند، اگر تأمل می کنیم و در صورت استدلال خطا داریم یا در ماده استدلال خطا داریم، باید تشخیص دهیم و برطرف کنیم. این گفتمان و تلاش برای فهم صحیح اجر و ثواب دارد. مگر در حوزه اسلامی فقها در مسائل مختلف با هم اختلاف ندارند تلاش می کنند از منطقی تبعیت کنند اما ممکن است با هم اختلاف داشته باشند و

با این وجود، هر کدام مدعی است که رأی او درست است. با هم گفتگو می کنند ممکن است به نتیجه ای برسند، البته حتی ممکن است به نتیجه ای نرسند، ولی به هر جهت راهش همین است که انسان تعقل کند و تا جایی که ممکن است نظرات دیگر را ببیند و اشکالات و انتقادات را ببیند. اگر انسان ذهن سلیمی داشته باشد و عنادی نداشته باشد، اگر ببیند اشکالی دارد اشکالش را می پذیرد. پیامبر (ص) دین را در عصر جاهلیت عرضه کرد اما برخی می گفتند ما بر بت پرستی آبا و اجداد خود هستیم. راه اشتباه را در پیش گرفته بودند اما فکر می کردند عاقل هستند. به هر جهت به همین خاطر است که جهنمی ها می گویند: «وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ» (ملک/۱۰) اگر ما تعقل می کردیم، گوش می دادیم و خوب فکر می کردیم، امروز جای ما اینجا نبود.

انسان مکلف است تا آنجایی که در توان دارد تعقل کند، لذا امروزه اندیشمندان دنیا حتی بعضی از فیلسوف ها خوب تعقل نمی کنند. حدود ۱۷ الی ۱۸ سال پیش که پلانتینگا فیلسوف دین آمریکایی که شهرت جهانی دارد به ایران آمده بود، گفتگویی با او داشتم. از ایشان سوال کردم که شما به عنوان یکی از فیلسوفان بزرگ دنیا قرآن را خواندید؟ گفت من فرصت نکردم، قرآن کتاب مفصلی است و من نتوانستم آن را بخوانم، ولی الان که به ایران آمدم علاقه مند شدم بخشهایی از آن را بخوانم. با اینکه تثلیث و اولوهیت عیسی مسیح (ع) و گناه ذاتی انسان هیچ مبنای عقلانی ندارد، اما مدعی بود هنوز مسیحیت دین برتر جهان است. می گویند تثلیث، اولوهیت عیسی (ع) و گناه ذاتی انسان راز است باید ایمان بیاورید تا بفهمید. اینها که داعیه طرفداری عقل دارند و به فلسفه دین پرداختند، اصول دین خودشان را براساس مبنای عقلی نمی پذیرفتند و حتی ادیان دیگر را مطالعه نمی کنند. بالاخره چنین مشکلاتی هم وجود دارد، لذا انبیای الهی آمدند تا به بشر بگویند فکر کن. راجع به هستی و خودت فکر کن تا ببینی این دنیا بیهوده آفریده نشده است. شما یک دنیای دیگری دارید و برای رسیدن به این دنیا نمی توانید با عقل خود به تنهایی راه را طی کنید، باید دست به دامن وحی شوید و از خدا مدد بگیرید و مواظب زندگی این دنیای خود باشید. اصلاً هدف از رسالت پیامبران همین بوده ولی «أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» بیشتر مردم تعقل نمی کنند؛ «قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ» (سبأ/۱۳) کمی از بندگان ما شکرگزار هستند.

اصلاً فلسفه آفرینش این است که ما اینجا آزمایش شویم «قَبَشِيرٌ عِبَادِ\*الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» (زمر/۱۷ و ۱۸) بشارت باد بر آن بندگانی که اقوال را می شنوند و از بهترین تبعیت می کنند. اگر ما از بهترین قول تبعیت نکنیم فردا مؤاخذه می شویم. خیلی از مردم توجه ندارند. باید عقلانیت و فطرتشان را بیدار کرد و ما در این راه وظیفه داریم. کسی که راهی را پیدا کرده باید به دیگران نشان دهد امر به معروف یعنی همین. این راه را باید به دیگران عرضه کند و بگوید: این راه صحیح است و راهی که شما طی می کنید چاه است. طرف مقابل هم باید تأمل کند و راه درست را تشخیص دهد و پاسخگوی حرکت خودش باشد.